

بررسی چند امکان برای تعیین هویت دو سوار ساسانی در نقش برجسته‌ی فیروزآباد

رضا کلانی*

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکزی

(از ص ۱۸۹ تا ۲۰۹)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۱۰/۱۵؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۶/۳/۳۰

چکیده

به غیر از شخص شاه هویت دیگر افراد حاضر در نقش برجسته‌های ساسانیان همواره محل مناقشه بوده است. مقاله‌ی حاضر یکی از این مناقشات را درباره‌ی هویت دو سوار ساسانی حاضر در نقش برجسته‌ی فیروزآباد ۱ و به تبع آن در دیگر نقش برجسته‌های اردشیر یکم دنبال می‌کند. تلاش شد تا با مبنا قراردادن «مفهوم نشان‌شناسانه» (heraldic concept) نوری تازه بر تیرگی مباحث تبارشناسانه ساسانیان متقدم افکنده شود. پژوهش اخیر تا آنجا که در بضاعت علمی نگارنده بود، به یاری متون تاریخی به‌ویژه منابع عربی، شواهد سکه‌شناختی و تحلیل‌های دیداری از آرایه‌های به‌احتمال مرتبط با رتبه اشخاص صورت گرفت. هرچند در پاره‌ای مواضع، نگارنده به‌رغم میل باطنی خود و به سبب قلت یا موجود نبودن شواهد تاریخی، ناگزیر از حدس زدن برای وقایع تاریخی شد. فرض‌های اساسی این مقاله، یکی بسیار وامدار بودن ساسانیان متقدم به اشکانیان متأخر در جوانب متعدد سیاسی و فرهنگی بوده و دیگری وجود نوعی سامانه نشان‌شناسانه در دو دوره پیش‌گفته است. همچنین مشخص خواهد شد که یکی از پذیرفته‌ترین فرضیات مربوط به تعیین هویت یکی از سواران ساسانی در نقش برجسته‌ی فیروزآباد ۱، با پاره‌ای از شواهد دست‌اول تاریخی دچار تناقضات اساسی است.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، هندو- پارتیان، گندافره‌ها، خاندان سورن، نقش برجسته‌ی فیروزآباد ۱





۱. مقدمه

نقش برجسته‌ی نبرد سواره در فیروزآباد^۱، صحنه‌ای از نبرد پیروزمندانه اردشیر یکم علیه آخرین شاه اشکانی، اردوان چهارم، را بازنمایی می‌کند (تصویر ۱). این نقش برجسته با هجده متر طول و چهار متر ارتفاع، بزرگ‌ترین سنگ‌نگاره‌ی بازمانده در ایران است (Luschey 1987: 377). سه سوار با سه سوار دیگر درگیر مبارزه‌ای تن‌به‌تن هستند. سه سوار ساسانی با سه سوار اشکانی نقش برجسته‌ی فیروزآباد پیام‌آور سرنگونی اشکانیان و آغاز عصر ساسانی است. این سقوط و ظهور، نه به یک‌باره و به تمام و کمال صورت گرفت و نه عمر اتحادیه اشکانی پس از مرگ اردوان چهارم به یک‌باره سرآمد (Brosius 2006: 140). ساده‌انگاری خواهد بود اگر بگوییم خاندان ساسانی در طی چند جنگ همه‌ی ملوک‌الطوایف چندصدساله را شکست داد. اردشیر با خاندان‌های اشکانی ساخت و برخی از آن‌ها (مانند سورن) را در اداره‌ی کشور سهیم ساخت، تا بدان‌جا که برای نمونه یکی از درباریان شاپور یکم به نام ابنون در کتیبه‌ی برم‌دلک می‌گوید: رومیان بر ضد پارسیان و پارثویان به جنگ آمدند (شهبازی ۱۳۹۳: ۲۸۹). ساسانیان متقدم جدا از اشکانیان متأخر نیستند، از این‌رو، مجالسی که بر صخره‌ها کنده‌اند، تصاویر بسیاری از سران این پارتیان متأخر را در خود جای‌داده‌اند. مقاله حاضر تلاشی است برای کشف هویت دو نفر از سران این اشکانیان متأخر با اتکا بر روش نشان‌شناسانه.

۲. مبانی نظری مقاله: امکان وجود مفهوم نشان‌شناسانه در ایران باستان

امکان ایجاد مفهوم نشان‌شناسانه باید مهیا باشد تا از قِبَل آن «نشان» (arms) (nišān) به‌وجود آید و وجود نشان‌ها به ایجاد «سامانه نشان‌شناسی» (system of heraldry) که شامل اصول مختلف است، بینجامد. امکان ایجاد مفهوم نشان‌شناسانه شرطی تبارشناسانه دارد؛ امنیت تباری به‌گونه‌ای برقرار باشد که «اشراف» (aristocrats) عمری دراز یابند و به «نجبا» (nobles) تبدیل شوند، به‌طوری‌که این اشراف برای بازنمایی اصالت کهنی که به ارث برده‌اند و با توجه به بی‌سوادی فراگیر در جامعه، ناگزیر از به‌کارگیری نشان‌ها شوند. تفاوت «اشرافیت» (aristocracy) و «نجابت» (nobility) در قدمت آن‌ها است. از این‌رو، در ایران پس از اسلام اشرافیت وجود داشت، اما این اشرافیت به‌خاطر نبود امنیت لازم برای دراز شدن عمر خاندان‌ها و شکل‌گیری امتیازات مبتنی بر ارث که یکی از آن‌ها نشان ویژه هر خانواده نجیب بود، به نجابت نینجامید. در کنار «خاندان‌های نجیب‌زاده» (noble families) هفتگانه عصر اشکانی بسیاری خاندان‌های ریز و درشت دیگر نیز وجود داشته‌اند که با تعدادی از آن‌ها و نشان‌هایشان (برای مثل در مُهرها) مواجه هستیم. در حکومت ساسانی برای هفت خاندان بزرگ مناصب موروثی وجود داشته است (Christensen 1944: 109). اگر این احتمال صحیح باشد که «لقاب» (titles) اعطا شده از سوی شاهنشاه در سال‌های اولیه حکومت ساسانی گسترش یافته بود، لزوماً به این معنا نبود که آن القاب «رتبه» (rank) فرد را نیز تعیین می‌کرد. به‌احتمال نظم رتبه‌ها بر مبنای اصلی کهن یعنی «تبار» بود. در چنین نظامی که وابسته به «اصالت خانوادگی» (nobility) بود، نشان‌ها و نشان‌داری و استفاده از نشان برای بازتاب اصالت خانوادگی امری دور از ذهن نیست. نباید اجازه دهیم تا شکل واژه "herald + -ry" و معنای دقیق آن در تاریخ جوامع اروپایی، ما را از مفهوم دقیقی که استعمال این واژه به‌دنبال خود دارد، یعنی به‌کارگیری «علائم ارثی» از سوی نهادهای هم‌خون و یا هم‌نیا و یا حتی هم‌میهن، و امکان به‌کارگیری ابزاری این مفهوم برای انجام تحلیل‌های نشان‌شناسانه و تبارشناسانه در دیگر ادوار تاریخی و دیگر گستره‌های جغرافیایی غافل بدارد. در بررسی‌های تاریخی بر پایه نشان‌شناسی اصل

بر خصیصه‌ی ارثی بودن نشان‌ها در میان اعضای یک خاندان یا مجموعه‌ای از خاندان‌ها است. بنابراین، هنگامی که از امکان وجود سامانه نشان‌شناسی در ایران باستان سخن می‌رانیم، منظور این نیست که مثلاً آیا امکان داشته که اصول نوشتاری خاصی مانند «نویسار» (blazon) (درباره نویسار بنگرید به: کلانی ۱۳۹۴: فصل ششم) در ایران باستان بوجد آمده است یا خیر، یا اینکه پژوهشگرانی مثل «گزامی‌ها» (gezamis) (بنگرید به: Dower 1971: 16, 17) یا در سطحی پیشرفته‌تر هرالدها در ایران باستان نیز وجود داشته‌اند یا نه، بلکه به دنبال آن هستیم که کشف کنیم اگر خاندان‌ها از نشان‌ها استفاده می‌کردند، کدام نشان یا نشان‌ها منتسب به کدام خاندان یا خاندان‌ها بوده‌اند. وقایع بازنمایی شده در نقش‌برجسته‌ی فیروزآباد ۱ قاعدتاً نمی‌توانسته‌اند در زمانی واحد رخ داده باشند. آن‌ها شرحی خلاصه از مهم‌ترین جنگ‌های ساسانیان علیه اشکانیان هستند که در قالب جنگ سواره مهم‌ترین سرداران دو طرف بازنمایی شده‌اند (Grabowski 2011: 211-213). نشان ۴ در این نقش‌برجسته هستند که در جدول ۱ آمده‌اند. موارد ۲ و ۳ (و ۴) موضوع بحث مقاله حاضر هستند.

سوار	نشان	منسوب به...	اظهار شده در...
اول		اردشیر بابکان	Herzfeld 1976: 310 ; Vanden Berghe 1959: 51 ; Hinz 1969: 115 ; Ghirshman 1962: 125 - فون گال ۱۳۷۸: ۲۷؛ لوکونین ۱۳۹۳: ۳۰۸
دوم		شاپور اول	Herzfeld 1976: 310 ; Vanden Berghe 1959: 51 ; Hinz 1969: 115 ; Ghirshman 1962: 125 - فون گال ۱۳۷۸: ۲۷؛ لوکونین ۱۳۹۳: ۳۰۹
سوم		Ardašīr's page ; Ardašīr's squire	Herzfeld 1976: 310 ; Vanden Berghe 1959: 51 ; Ghirshman 1962: 125 ; Porada et al 1965: 204 ; Hinz 1969: 115 - فون گال ۱۳۷۸: ۲۸ و ۲۷
۱: اشکانی		نماینده دودمان کارن اردوان چهارم	لوکونین ۱۳۹۳: ۳۰۹ Herzfeld 1976: 310; Vanden Berghe 1959: 51; Hinz 1969: 115 ; Ghirshman 1962: 125 ; Porada et al 1965: 204 - فون گال ۱۳۷۸: ۲۷؛ لوکونین ۱۳۹۳: ۳۰۸

جدول ۱: نشان‌ها در نقش‌برجسته‌ی فیروزآباد ۱ و انتساب‌های مختلف آن‌ها.

۳. ترتیب‌بندی سواران در نقش‌برجسته‌ی فیروزآباد ۱ در مقاله حاضر

ترتیب سواران در مقاله‌ی حاضر بر اساس اهمیت و مقام افراد صورت گرفته است و نه ترتیب وقایع تاریخی. در این صورت در نقش‌برجسته‌ی فیروزآباد ۱ سواران ساسانی عبارت‌اند از: اردشیر سوار اول، فرد میانی سوار دوم و شخص بی‌ریش سوار سوم (برای سواران پارتی نیز به ترتیب مشابه عمل می‌شود) (تصویر ۱). از این پس در مقاله‌ی حاضر هر کجا نام «سوار دوم» و «سوار سوم» بیاید مقصود همان «سوار دوم ساسانی» در نقش‌برجسته‌ی فیروزآباد ۱ و «سوار سوم ساسانی» در نقش‌برجسته‌ی فیروزآباد ۱ است. با توجه به جدول ۱ هویت دو سوار اول ساسانی و اشکانی، یعنی اردشیر یکم ساسانی و اردوان چهارم اشکانی، بر محققین محرز است. جدول ۱ نمایانگر این واقعیت هم هست که همین محققین بر سر اینکه سوار دوم ساسانی شاپور یکم است نیز توافق دارند.

۴. هویت سوار سوم

۴.۱. بررسی احتمالات برای «نام-نشان» بودن نشان سوار سوم

در اواخر دوره اشکانیان خاندان‌های پهلوی در سراسر ایران پراکنده بودند. این خاندان‌ها در سراسر ایران و در کل دوره ساسانی و حتی بعد از آن مقام والا و احترام و نفوذ فراوان داشتند و هنوز هم در گوشه و کنار ایران بزرگ نام و نشان آن‌ها باقی است؛ مثل گل سوری (سورنی)، کوه قارن، رود مهران، حمام گنجعلی خان زیگ (شهبازی ۱۳۹۳: ب: ۲۴۵). گل سوری، گل آتشی یا گل سرخ گفته شده است که حالت نیمه‌شکفته آن به نشان سوار سوم ساسانی شباهت دارد. همچنین در معنای واژه «سوری» آمده است که نوعی از ریاحین سرخ است و

نام گلی است سرخ‌رنگ و هر گل و لاله که سرخ باشد سوری گویند و گلی باشد که آن را به «پیکان» تشبیه کرده‌اند و به‌نوعی از پیکان نیز سوری گفته‌اند (دهخدا ۱۳۷۷: جلد نهم ص ۱۳۸۳۶، جلد دوازدهم ص ۱۹۲۲۳؛ شیرازی ۱۳۵۱: جلد دوم ص ۲۰۲۵؛ شاد ۱۸۹۳: ۴۷۵). معادل یک معنی از سه معنای واژه «سور» (sūr) در زبان پهلوی «سرخ» (suxr) است (فرهوشی ۱۳۸۶: ۵۲۳؛ مکنزی ۱۳۸۸: ۱۴۰)، که در نوع رنگ با معانی پیش‌گفته هماهنگی دارد و این احتمال را مطرح می‌سازد که گل سوار سوم همان «گل سوری» باشد. اسم «ابورسام» (abursām) در فارسی میانه در یک معنا به balsam اشاره داشته است، و واژه aburs در اشکانی و فارسی میانه به معنای «سرو کوهی» (juniper) بوده است (Durkin-Meisterernst 2004: 15) و برای صورت ارمنی واژه بنگرید به: Hübschmann 1897: 107). تفسیر هنینگ درباره abursām این است که در وهله نخست به «بلسان» (balsam, balm of Gilead) اشاره دارد. هرچند، او در عین حال اظهار داشته است که به احتمال نام Abursām ریشه متفاوتی از آنچه گفته شد دارد (Henning 1940: 44) و در جایی دیگر نظر مهمی را اعلام می‌دارد که حتماً در سنجش نام-نشان بودن نام abursām باید آن را مدنظر داشت: «اگرچه صورت نوشتاری نام Apursām به‌خوبی تصدیق شده است (...)، با این حال می‌توان بعد از ā کشیده میان n و m پایانی نوسانی را فرض کرد (چنان که در نمونه‌های دیگر دیده شده است)؛ امکان دارد واژه‌ای با "balsam" اشتراک لفظی داشته است و بر نام یاد شده اثر گذاشته است (Henning 1954: 51)». واژه abursām حتی اگر به ماده معطر حاصل از گیاه نیز اشاره می‌داشته است، باز هم ظرفیت نام-نشان بودن را دارد. چه تصویر یک گل، دست کم در فرهنگ ایرانی، بهترین بازتاب‌دهنده تصویری بوی خوش است. شاید هم ^(M) کنایه از میوه گل بی‌صبر باشد که در اثر تماس یا لمس ترکیده است. در نهایت باید به این نکته اساسی توجه داشت هر آنچه درباره معنای abursām گفته شد، بی‌شرطی برای تحلیل نام-نشان بودن آن به کار می‌آید که این واژه فقط نویسه‌ای دیگر از اسامی abarsām و apursām باشد و نه واژه‌ای متفاوت از آن‌ها.

۴.۲. بررسی شواهد برای نماینده‌ی خاندان سورن

ایده سورن بودن سوار سوم را می‌توان بر اساس قول پلو تارک پایه‌ریزی کرد: «در رأس پارتیان سورنا با قامتی بلند و کاملاً آراسته قرار داشت؛ هرچند زیبایی زنانه او از چنان شجاعتی که بهره داشت خبر نمی‌داد.» (Plutarch 1871; Marcus Crassus: 62). خیلی بی‌معنی است اگر بگوییم سالار اشکانیان بر اساس علاقه شخصی‌اش خود را به زیبایی یک زن آرایش کرده بود: «درحالی که باقی پارتیان موهای خود را به رسم سکاها بسیار برآشفته بودند تا خویشان را بیشتر مهیب بنمایانند.» (Ibid) واضح است که سالار سورن‌ها خود را بر اساس سنتی سفت و سخت آرایش زنانه می‌کرده است تا از دیگر لشکریان متمایز شود. به دلیل بی‌ریش بودن و نوع کشیدگی خط چشم و بازنمایی نیم‌رخ، آرایش زنانه چیزی است که می‌توان آن را به سوار سوم ساسانی در فیروزآباد تعمیم داد و حتی گفت به اعتبار این نوع آرایش و حضور این شخص در نقش برجسته‌های دیهیم‌ستانی اردشیر، بنابر دلایلی که در زیر خواهد رفت، او همان سالار سورن‌ها و از مهم‌ترین متحدان اردشیر در جنگ علیه اشکانیان بوده است.^۳ اگر مرد آرایش کرده نماینده خاندان سورن باشد، دیگر نماینده این خاندان کهن نیست که دیهیم بر سر شاه می‌گذارد، بلکه خدای متجسد (اورمزد) این عمل را در حق شاه سلسله جدید انجام می‌دهد. نماینده خاندان سورن نماد برکت را بالای سر شاه نگه داشته است که بازتاب‌دهنده همان سنت قدیمی تاج‌بخشی این خاندان به شاهان جدید است (تصاویر ۲ و ۳). اگر بنابر مفاد

مندرجات کتیبه کعبه زرتشت بخوایم در میان درباریان اردشیر بابکان به‌دنبال این سورن بگردیم، «ساسان سورن» مزبور در کتیبه کعبه زرتشت انتخابی بالقوه خواهد بود (ŠKZ/Huyse 1999: 55 1.2.2.MP §42).

۴.۳. بررسی شواهد برای نماینده خاندان کارن

در کارنامه اردشیر بابکان آمده است که اردشیر پس از کشتن اردوان سپاهی مهیا کرد و به جنگ «کردان شاه مادی» رفت (کارنامه اردشیر بابکان ۱۳۹۰: بخش ۵ ص ۵۱). عقیده عمومی بر آن است که خاندان کارن در سرزمین‌های ماد مستقر بوده‌اند (شهبازی ۱۳۹۳: ۲۴۵) (Christensen 1944: 105 ; Lukonin 1983: 705)، و سران این خاندان به ادعای کتیبه کعبه زرتشت، ادعایی با رنگ‌وبوی سیاسی، از درباریان اردشیر بوده‌اند (ŠKZ/Huyse 1999: 55 1.2.2.MP §42). در این صورت دو حالت پیش خواهد آمد: ۱- متن کتیبه زرتشت با کارنامه و چنان‌که در پی می‌آید با قول موسی خورنی در تناقض است، ۲- کارن‌ها در سرزمین مادها مستقر نبوده‌اند (دست‌کم در آن زمان که اردشیر به آنجا لشکر کشید). موسی خورنی می‌گوید که چون کارن‌ها در برابر اردشیر قرار گرفتند، اردشیر همه آن‌ها را قلع‌و‌قمع کرد (موسی خورنی ۱۹۸۴: کتاب دوم، بخش‌های ۷۱ و ۷۳ صص ۱۷۱ و ۱۷۳). در این باب، نگارنده مقاله حاضر به سخن موسی خورنی اعتماد بیشتری دارد تا به متن کتیبه کعبه زرتشت. چه متن کتیبه از آنجاکه در درجه نخست بیانیه‌ای سیاسی است و بعد متنی تاریخی، نمی‌تواند درباره ریشه‌های مشروعیت سلسله‌ی ساسانی بی‌طرف باشد و اعلام بدارد که در آغاز کار اردشیر تعدادی از خاندان‌های محتشم اشکانی مخالف پاگرفتن ساسانیان بوده‌اند و این امر به لحاظ سیاسی کاملاً طبیعی است که در متن کتیبه همه خاندان‌های بزرگ وقت طرفدار دگرگونی سلسله از اشکانی به ساسانی بوده باشند. موسی خورنی با آنکه دشمنی آشکار خود را با سلسله‌ی تازه‌تأسیس ساسانی پنهان نمی‌دارد و از غرض‌ورزی مبری نیست، باز با این حال آن‌قدر صداقت دارد که بگوید سران خاندان‌های بزرگی مثل اسپاهاپتی‌پهلوی و سورنی‌پهلوی طرفدار اردشیر بوده‌اند (همان: کتاب دوم، بخش‌های ۷۱ و ۷۲ صص ۱۷۱ و ۱۷۲). اگر کارن‌ها در ماد ساکن نبوده باشند، نمی‌توان مادها و شاه مادی ذکر شده در کارنامه را که اردشیر به جنگ آن‌ها رفت با کارن‌ها مرتبط ساخت. حتی اگر شواهد تاریخی جدید به‌دست آید و پیوند ماد و کارن را بشکافند، باز هم مسئله مهم سرکوبی کارن‌ها به قوت خود باقی می‌ماند. بنابراین، بسیار بعید است که سوار سوم از خاندان کارن‌ها باشد.

۴.۴. بررسی شواهد برای ابرسام

باورپذیرترین دلیلی که از دیدگاه نظامی می‌توان برای ابرسام بودن سوار سوم ذکر کرد این است که حریف اشکانی او «نیروفر» شاه اهواز است (Grabowski 2011: 216-218).^۴ این عقیده وجود دارد که تشکیلات دولتی، نه دینی ساسانیان نخستین - به‌غیر از عهد بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶م) - برای روحانیان، مقام سیاسی قائل نبوده است (شهبازی ۱۳۹۳: ۲۴۹). ابرسام تنها کسی بود که در دربار اردشیر صاحب لقب افتخاری بود. لقب افتخاری او «اردشیرفر» به معنای کسی که دارای «شکوه اردشیر» است، بود (نصرالله‌زاده ۱۳۸۴: ۴۱). او را «رئیس‌الوزرا» گفته‌اند که در دین خود به‌غایت ناسک و متعبد بود (تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم ۱۳۷۳: ۱۸۰). نام وزیر اردشیر را «تسار» نیز گفته‌اند که از جمله‌ی حکیمان بود که رأی صائب و مکر و حیل‌های بسیار داشت و اردشیر همه‌ی کارها را به تدبیر او انجام می‌داد (ابن‌بلخی ۱۳۶۳: ۶۰). حکیم بودن در آن عهد و در درباری با محوریت دینی نمی‌توانست از جنبه‌های فقاقت و امور روحانی خالی بوده باشد. هرچند، قول طبری مبنی بر اینکه اردشیر «فاهر»^۵ نامی را به منصب موبدان موبد منصوب کرد، روحانی اعظم بودن ابرسام را به چالش می‌کشد. فقط این نکته را درباره سرنوشت شاه اهواز اضافه می‌شود که در منبعی آمده است که او رسولی نزد

اردشیر فرستاد و به اطاعت او درآمد (تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم ۱۳۷۳: ۱۷۹). هرچند، درجایی دیگر آمده است که اردشیر ملوک الطوائف اهواز را از میان برداشت (الدینوری ۱۳۶۸: ۴۲). با استناد صرف به طبری دیگر این امکان وجود ندارد که ابرسام حائز مقامی روحانی دانسته شود و احتمال یکی‌بودن او با تنسر ضعیف‌تر می‌شود و شانس نماینده‌ی خاندان سورن برای حضور در مراسم تاج‌گیری بالاتر می‌رود. اما به دو دلیل چندان نمی‌توان روی قول طبری حساب کرد: ۱- اگر شاه راساً بالاترین مقام روحانی یک دین را منصوب کند بسیار قابل تعمق است. اگر روحانی اعظم منصوب شاه می‌بود، برای مثال کرتیر چگونه می‌توانست حدود نیم‌قرن پس از پادشاهی اردشیر به چنان قدرتی در ساختار سیاسی ساسانیان دست یازد که نرسی نام او را در کنار نجبای ریشه‌دار و در صف بیعت‌کنندگانش بیاورد؟ (Npi/Skjærvø 1983: 42 §32) جواب این پرسش شاید این باشد که بر سلسله‌مراتب روحانیت آن عصر هنجارهای نظام «کاست» (caste) اعمال می‌شده است، یعنی شاه یا مقام ذی‌صلاح دیگری دست کم مقامات بالای روحانی را از خاندان‌های منسوب به طبقه روحانی انتخاب می‌کرده است. ۲- در متن کتیبه کعبه زرتشت و در فهرست درباریان اردشیر، نامی از مقامی روحانی برده نشده است. اگر واقعاً فاهرنامی وجود داشته است دلیلی نداشته که از او نام نبرند. حتی اگر این شخص مغضوب شده بود، اردشیر باید کس دیگری را به جای او و در منصبی این‌چنین مهم می‌گماشت تا خالی نماند و تازه همه این‌ها منوط به آن است که اساساً ساختار دینی ساسانیان چنان شکل می‌گرفت که از همان ابتدای سلسله مقام موبد موبدان وجود می‌داشت؛ چراکه بنا بر مفاد کتیبه کعبه زرتشت، حتی در عصر شاپور نیز چنین مقامی وجود نداشته است و به جای آن از هیربد («کرتیر هیربد» (Kerdīr ī (hērbēd?) ēhrbed) نام برده شده است (SKZ/Huyse 1999: 61 1.2.2.MP §49). به عقیده نگارنده باید اقوال دیگر منابع را بر طبری برتری داد و هویت و مقام ابرسام را در میان آن‌ها جستجو کرد. شاهنامه برای تحلیل وضعیت اخیر یاری‌دهنده است، یعنی آنجا که اردشیر درباره‌ی تعیین تکلیف شرعی خیانت دختر اردوان فرمان می‌دهد (فردوسی ۱۳۸۶: اردشیر، ابیات ۴۵-۴۲، ص ۱۹۶):

۴۲ بفرمود تا موبد و کدخدای بیاید بر خسرو پاک‌رأی

۴۳ ز دستور ایران بپرسید شاه که بدخواه را برنشانی به گاه

به احتمال در شعر فردوسی مراد از موبد و کدخدا و دستور شخصی واحد است. یعنی او هم مقام روحانی دارد و هم مقام بالای درباری؛ چنان‌که در مصرع دوم از بیت چهل و دوم، فعلی که به موبد و کدخدا بازمی‌گردد سوم شخص مفرد است. خود واژه کدخدا به معنی وزیر و دستور است (دهخدا ۱۳۷۷: جلد دوازدهم ص ۱۸۲۱۲). از سوی دیگر، در بیت ۴۳ با خود واژه دستور مواجه می‌شویم که گستره‌ی معنایی آن بحث را باز هم جالب‌تر می‌کند. یکی از معانی این واژه وزیر است (رام‌پوری بی‌تا: جلد اول ص ۴۲۶) و در معنی دیگر پیشوای امت زرتشت را نامند، مانند هیربد و موبد (تبریزی ۱۳۷۶: ۸۶۳؛ شیرازی ۱۳۵۱: جلد اول، ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲). دهخدا در زمان خودش، یعنی نیمه اول قرن بیستم، گفته است که لقب دستور در میان زرتشتیان ایران و زرتشتیان مهاجر هندوستان هنوز متداول بوده است (دهخدا ۱۳۷۷: جلد هفتم ص ۱۰۸۸۲). دستور وزیر معنوی زرتشتیان به حساب می‌آمده است (شاد ۱۸۹۳: ۷۰). از این‌رو، وقتی فردوسی موبد و کدخدا را به شخصی واحد نسبت می‌دهد، درواقع، هم به مقام دنیوی و هم به مقام روحانی او اشاره می‌کند؛ برای همین از او که دستور ایران است درباره‌ی سرنوشت ملکه ایران یعنی دختر اردوان پرسش می‌شود. اردشیر در اینجا نه با جنبه حکومتی وزیرش، که با جنبه روحانی و فقهتی او سروکار دارد. فردوسی در بخش مربوط به پادشاهی اردشیر و از بیت ۴۲ تا ۱۵۲ این بخش

با عناوین مختلف موبد، دستور، وزیر، کدخدا، و راهبر از این «روحانی- صاحب‌منصب» یاد می‌کند. در متن کارنامه اردشیر بابکان به‌جای ابرسام از موبد موبدان در مقام نجات‌دهنده‌ی شاپور از خشم اردشیر یاد شده است (برای نمونه بنگرید به: کارنامه اردشیر بابکان ۱۳۹۰: بخش ۹ صص ۹۹-۹۷). خودکامه‌ای مانند اردشیر بابکان که خود را دارای فر ایزدی می‌دانست و جانشین خدا بر زمین، دور نیست که دو و یا حتی چندین منصب کاملاً بی‌ربط و متناقض با هم را هم‌زمان به یک نفر اعطا کرده باشد. ممکن است در مخالفت با نظامی‌گری روحانیان در تفکر دینی ساسانی به احکام فقهی ناهی رزم‌آوری پیشوایان دینی استناد شود که به‌شدت آن‌ها را از شرکت در جنگ و عملیات نظامی نهی می‌کند.^۶ اما نمی‌توان احکام فقهی مزبور را لزوماً به سراسر تاریخ سلسله‌ی ساسانی تعمیم داد، چراکه کرتیر آشکارا در نقش برجسته‌ی سرمشهد و با تردید^۷ در نقش برجسته‌ی سراب بهرام شمشیر بسته است (تصویر ۷).^۸ شمشیر بستن روحانی بلندپایه‌ای مثل کرتیر و تباین این عمل با حکم فقهی یاد شده، مهر تأییدی است بر اینکه جهان‌بینی روحانیت ابتدای دوره‌ی ساسانی با روحانیت پس از فروپاشی سلسله تا چه حد متفاوت شده بود. همچنین شمشیر بستن کرتیر و فاصله زمانی کوتاه زمانه او با ابرسام و تنسر، می‌تواند دلیل دیگری باشد بر یکی بودن ابرسام و تنسر؛ یعنی کسی که هم روحانی بوده است و هم نظامی. استدلالی «تمثیلی» (analogic) نیز برای یکی بودن تنسر و ابرسام می‌توان اقامه کرد و آن مورد وهنام فرمدار است. نام و تصویر این شخص بر کتیبه ابنون و نام او بر کتیبه شاهپور در کعبه زرتشت آمده است. مقام «فرمدار» نه‌تنها حائز وظایف اداری بوده است، بلکه در مراسم و سلسله‌مراتب روحانیت زرتشتی نیز جایگاه مهمی داشته است (نصرالله‌زاده ۱۳۸۴: ۲۰۶). هیچ بعید نبوده که وزیر محبوب اردشیر یکم نیز مقامات درباری و اداری و روحانی را به یکجا حائز می‌بوده است. یعنی شاید ابرسام و تنسر در واقع یک نفر بوده‌اند.

۱.۴.۴. مسئله اختگی ابرسام

با فرض اینکه حکایت اختگی خودخواسته ابرسام افسانه نباشد، چون اختگی ابرسام پس از غلبه او بر شاه اهواز و به‌طور کل پس از جنگ با اشکانیان رخ داده است، پس بی‌ریش بودن او در نقش برجسته‌ی فیروزآباد نمی‌توانسته است به‌سبب فقدان قوه مردانگی او بوده باشد. دلیلی که برای بی‌ریش بودن او در فیروزآباد می‌توان آورد، سنت ریش‌تراشی احتمالی روحانیون بلندپایه است و برای این موضوع نگارنده تنها می‌تواند به بی‌ریش بودن کرتیر اشاره کند. هرچند، مورد کرتیر به هیچ‌عنوان برای تأیید وجود سنت ریش‌تراشی احتمالی روحانیون بلندپایه کفایت نمی‌کند و مطالعه‌ای دقیق در مهرهای ساسانیان نخستین برای رد یا اثبات این مسئله لازم است.^۹

۵. سکه جانشینی

سکه‌هایی از اردشیر وجود دارد منقوش به نیم‌تنه خودش و نیم‌تنه کوچک‌تر شخصی دیگر که هر یک به دیگری می‌نگرند. این سکه‌ها به‌اصطلاح «سکه‌های جانشینی» (Throne-successor coins) نامیده می‌شوند (تصویر ۸). هویت شخص مقابل شاه تاکنون به‌درستی مشخص نشده است. کتیبه روی سکه، بدون در نظر گرفتن ادعای مشکوک پاروک مبنی بر اینکه نام شاپور را در متن آن خوانده است، کمکی به تعیین هویت این شخص نمی‌کند. این شخص همانند سوار سوم فیروزآباد بی‌ریش است، ولی مشکل اصلی در ربط دادن او به سوار سوم بی‌نشان بودن کلاهش است.^{۱۰}

۵.۱. بررسی شواهد برای نماینده‌ی خاندان سورن

طبق روایت موسی خورنی، اردشیر از پی شکستی که از خسرو شاه ارمنستان متحمل شده بود به سران خاندان‌ها وعده می‌داد به کشنده‌ی خسرو عطایای هنگفت خواهد بخشید، تا به آن حد که نصف سرزمین آریایی‌ها و مقام دوم پس از خود را به آن‌ها وعده می‌داد. آن‌اک نامی از خاندان سورنی‌پهلوی به این وعده‌ها مفتون شد و راه ارمنستان در پیش گرفت تا پس از جلب اطمینان خسرو به تزویر او را بکشد (موسی خورنی ۱۹۸۴: کتاب دوم، بخش ۷۴ صص ۱۷۴ و ۱۷۵). آگاتانگوس پس از شرح خیانت آن‌اک، به فرمان خسروی نیمه‌جان مبنی بر قتل‌عام ایل‌وتبار آن‌اک اشاره می‌کند. از این قتل‌عام فقط دو کودک خردسال آن‌اک به وسیله مردی که «دایاک» آن‌ها بود نجات پیدا می‌کنند، یکی از آن دو را به یونان می‌فرستند و دیگری را به پارس (آگاتانگوس ۱۳۸۰: بخش ۳۴ ص ۳۷). از این‌رو، برای پذیرش این رأی که نیم‌تنه نقش شده در مقابل اردشیر نماینده خاندان سورن است باید شرطی اساسی را قبول کرد: او باید کودک یا نوجوانی کم‌سن‌وسال باشد. به لحاظ شأن نجیب‌زادگی معلوم نیست که آیا این کودک می‌توانسته است نماینده‌ی خاندان محتشم سورن به حساب آید یا خیر و یا اصلاً شاه حاضر می‌شده است که چهره‌ی شخص دیگری و از خاندان دیگری را بر سکه‌های خود نقش کند؟ اساساً باید گفت به خاطر این مسائل، احتمال نماینده‌ی خاندان سورن بودن نیم‌تنه مقابل شاه بسیار پایین است.

۵.۲. بررسی شواهد برای شاپور اول و ابرسام و ادامه‌ی بحث در تعیین هویت سوار دوم

پاروک متن کتیبه پشت و روی سکه جانشینی را این‌گونه خوانده است (Paruck 1924: 315):

Obv.- Shapūrī malkā Aīrān minō-(chitrī) – شاپور شاه ایران که چهره از ایزدان دارد

Rev.- Nūrā zī; r., Artakhshatr – آتش اردشیر

او در توضیح اینکه چگونه موفق به خواندن متن روی این سکه شده است می‌گوید با کمک سکه‌ای که به دستش رسیده و در عین در نظر داشتن نمونه‌ای که در بریتیش میوزیوم بوده به خواندن کتیبه روی سکه نائل آمده است (Paruck 1924: 78). گیزلن به یک قطعه سکه زنده، آن‌طور که از تصویر کتابش (شماره ۷۵) برمی‌آید، دسترسی داشته، اما کتیبه آن را «شبه-کتیبه» (pseudo-legend) گفته است (Gyselen 2004: 96, 97). گوبل نیم‌تنه مقابل شاه را متعلق به شاپور دانسته است، اما چنین چیزی را بر کتیبه سکه نخوانده است (Göbl 1971: 42). او بعداً و در ۱۹۸۳ خوانش پاروک از کتیبه سکه را مشکوک ارزیابی کرد، اما همچنان اطمینان داشت که فرد مقابل شاه شاپور است. لوکونین و گیرشمن و «والبورگ» (Mosig-Walburg) با مقداری تغییرات و اضافات، خوانش پاروک از سکه را پذیرفتند (Afram 2007: 235, 236). آلرم و گیزلن در توضیح کتیبه روی سکه نوشته‌اند: «در حال حاضر قابل خواندن نیست»، البته در همان کتاب آمده است خوانش *Šābuhr šāh Ērān kē čīhr az yazdān* «معیوب» (faulty) است (Afram & Gyselen 2003: 101, 132).^{۱۱} بنا بر آنچه رفت، چون تاکنون در خوانش کتیبه روی سکه اجماعی وجود نداشته است، باید احتمالاتی را که برای آن‌ها مدارک تاریخی وجود دارد بررسی کرد. اگر شخص روبه‌روی شاه شاپور باشد، بر اساس پاره‌ای از منابع عربی و فارسی در زمان ضرب سکه می‌باید در حدود هفت سال می‌داشته است.^{۱۲} در روایات نیز آمده است اردشیر هنگامی که فرزندش به سن رشد و تمیز رسید او را ولیعهد خواند (ثعالبی نیشابوری ۱۳۶۸: ۳۰۷). مهم‌ترین شواهدی که برای ابرسام بودن شخص مقابل اردشیر وجود دارند، یکی قول دینوری است که بنا بر آن اردشیر در ازای خدمت بزرگی که ابرسام در بازرساندن شاپور به او می‌کند دستور می‌دهد از آن پس تا

پایان حکومت ساسانیان، نقش ابرسام را بر سکه‌ها و پرده‌ها نقش کنند (الدینوری ۱۳۶۸: ۴۴).^{۱۳} دیگری قول شاهنامه است که همان داستان دینوری را با این تفاوت مهم نقل می‌کند که می‌گوید «از آن پس» نام ابرسام را در یک سمت سکه‌ها ضرب «کرد» (یعنی اردشیر این کار را «کرد»)، و نه لزوماً «تا پایان» سلسله‌ی ساسانی این کار «ادامه پیدا کرد (شد)» (فردوسی ۱۳۸۶: اردشیر، ابیات ۱۵۱ و ۱۵۲، صص ۲۰۳ و ۲۰۴). کیفیت انجام کار نیز گفته کلی دینوری را تعدیل می‌کند: بر یک‌روی سکه نام اردشیر ضرب شد و بر روی دیگر نام وزیر. این امر بدان معناست که فقط در زمان یک پادشاه، یعنی اردشیر، این عمل صورت گرفته است. خواهی بودن یا یک نفر بودن ابرسام و تنسر و در نتیجه بی‌فرزند بودن او (به شرطی که او پیش از اختگی هم فرزندی نمی‌داشت)، می‌توانسته است از انگیزه‌های شاه در نقش کردن او بر سکه بوده باشد. اگر این استدلال وارد باشد، نشان غنچه از آن کسی دیگر خواهد بود؛ چه ابرسام بر سکه شاه بی‌نشان است. فرقی ندارد که شخص مقابل شاه شاپور باشد یا ابرسام، چون در هر دو صورت شاپور بودن سوار دوم در جنگ سواران فیروزآباد به چالش کشیده خواهد شد: ۱- اگر خوانش پاروک از سکه درست باشد و شخص مقابل شاه شاپور باشد، پس چگونه ممکن است او که هنوز متولد نشده بود، در هرمزدگان در حال جنگیدن با وزیر اردوان باشد؟ ۲- اگر شخص مقابل شاه ابرسام است، پس تمام روایات مربوط به خشم اردشیر و زیرکی ابرسام در حفظ شاپور از آن صحت داشته و باز هم امکان شاپور بودن سوار دوم ساسانی در فیروزآباد ۱ منتفی است، چون او هنوز متولد نشده بود.

سکه‌ای از شاپور وجود دارد که او در آن با همان کلاهی که به سر عقاب ختم می‌شود و در نقش برجسته‌ی فیروزآباد ۱ بر سر سوار دوم قرار دارد نقش شده است، اما نشان پدرش (𐎧𐎠𐎼𐎿) را بر کلاه دارد (Nelson 2011: 339 fig. 728). ممکن است بر اساس همین کلاه به سرعت استدلال شود که چون شاپور اکنون بر تخت پادشاهی تکیه زده نشان پدر را به خود منسوب داشته است و «نشان جانشینی» (𐎧𐎠𐎼𐎿) را به ولیعهد منتقل ساخته است. در پاسخ باید پرسید پس چرا ولیعهد شاپور در نقش رجب ۱ کلاه جانشینی بر سر ندارد؟ و چرا شاپور که اکنون شاه است، باز هم درحالی‌که کلاه جانشینی بر سر دارد، بر سکه نقش شده است؟ آیا این امکان وجود ندارد که اساساً این نوع از کلاه خاص شاهان بوده است و سوار دوم فیروزآباد به مناسبت شاه بودنش آن را بر سر گذاشته بود؟ اگر استدلال‌های پیش‌گفته پذیرفته شوند، پرسشی بنیادین مطرح می‌شود که حتی از تعیین هویت فرد نقش شده بر سکه جانشینی از میان ابرسام و شاپور هم بسیار مهم‌تر است: سوار دوم ساسانی چه کسی است؟ و از پی این پرسش پرسش‌های بیشتر مطرح می‌شوند: حضور شخصی که در نقش رجب ۱ پشت اسب شاپور ایستاده و همان نشان سوار دوم فیروزآباد را بر کلاه دارد.^{۱۴} به چه معناست؟ (Vanden Berghe 1984: fig. 12) نشانی اینچنین مهم که در کنار «نشان دیهیم» (𐎧𐎠𐎼𐎿) اردشیر بابکان بر پشت بسیاری از سکه‌های ساسانی نقش شده است، چرا بر پیکره خود شاپور نقش نشده است و بر کلاه برجسته‌ترین شخص پشت سر او نقش شده است؟ شاید این شخص همان سوار دوم فیروزآباد است که هنوز در اوایل سلطنت شاپور اول زنده است و در نقش رجب ۱ بنابر جایگاه بسیار والایش درست پشت اسب شاه ایستاده است، درحالی‌که دیگر بزرگان پشت سر او ایستاده‌اند. از سوی دیگر، حتی با تحلیلی نشان‌شناسانه از نقش رجب ۱ می‌توان بزرگان حاضر در این مجلس را به دو گروه تقسیم کرد: نشان‌دارها و بی‌نشان‌ها. گروهی که در این مجلس نشان ندارند با ژستی شبیه به سوار دوم و به ترتیب پشت سر او به سمت چپ نقش برجسته صف کشیده‌اند. آن‌ها کلاه‌های گوش‌پوش‌دار بر سر گذاشته‌اند و موهایشان پوشیده است (تصویر ۶). از دیدگاهی «نشان‌شناسانه» (semiotic) این بخش از مجلس چنان است که گویی سوار دوم با آن موهای فر

انبوه سلطنتی‌اش، همچون شاهی است که شاهک‌های تحت امرش، یعنی همین گروه بی‌نشان‌های صف کشیده در پشت سرش را به بیعت با شاه شاهان، یعنی شاپور، آورده است. در مخالفت با تمام استدلال‌های پیش‌گفته ممکن است کسی بگوید که شخصی که در نقش رجب ۱ پشت سر شاپور است، ولیعهد اوست و بنابراین نشان ولیعهدی (𐭮𐭲) را بر کلاه دارد. در این صورت او سوار دوم فیروزآباد را شاپور خواهد دانست و چون این‌گونه است و در مسئله سکه جانشینی دچار تناقض خواهد شد، یا مجبور است شخص مقابل اردشیر در سکه جانشینی را، بنابر دلایل ضعیفی که در بالا ارائه شد، از سورن‌ها بداند یا شواهد تازه‌ای برای شخص جدیدی بیابد که چنین کاری بسیار دشوار خواهد بود (بنگرید به بخش ۱-۲-۴ مقاله حاضر). راه دیگری هم هست: او را آناهیتا یا از دیگرخدایان بداند که تنها پشتوانه‌های این فرضیه تحلیل‌های دیداری و ادبی صرف است و از مدارک تاریخی تهی است (برای نمونه بنگرید به: Soudāvar 2009).

سکه جانشینی، شالوده تمام برداشت‌های ما را از ابتدای دوره ساسانی و حتی شیوه‌ی شکل‌گیری سلسله درهم می‌ریزد، چراکه اگر اثبات شود شخص مقابل شاه در این سکه شاپور یا ابرسام است، آن‌گاه سوار دوم فیروزآباد ۱ شاپور نخواهد بود و از پی آن شخص مهم جدید اما ناشناخته‌ای وارد تاریخ ساسانیان خواهد شد. این وضعیت اجتناب‌ناپذیر است مگر آنکه اساساً اصالت سکه جانشینی رد شود. همچنین نشان سوار دوم با یا بدون نشان اردشیر بر پشت تعدادی از سکه‌های شاپور اول و شاهان پس از او نقش شده است.^{۱۵} با توجه به غالب روایات پهلوی و منابع عربی و فارسی اردشیر پسران بزرگ‌تر از شاپور داشت.^{۱۶} که به علت سنی برای ولیعهدی بر شاپور ارجح بوده‌اند، اما نه به لحاظ نسبی. اینکه اردشیر پس از فروافکندن اردوان به حرم و دختران او چنگ انداخته باشد، امری دور از ذهن نیست؛ چنان‌که بُناک پس از کشته شدن اردوان به اردشیر توصیه می‌کند که دختر وی را از آن خود کند و اردشیر قبول می‌کند (فردوسی ۱۳۸۶: اشکانیان، ابیات ۴۵۴-۴۵۱، ص ۱۶۴). بر اساس مباحث فوق شاید بتوان گفت پسر محبوب اردشیر نه شاپور، بلکه یکی دیگر از پسران بزرگ‌ترش یا حتی یکی از برادرانش بوده است، چراکه طبری می‌گوید اردشیر عده زیادی از اقوام و برادرانش را کشت و نه همه آن‌ها را (طبری ۱۳۷۵: ۵۸۲).

۱۰۲،۵. شواهدی که شاپور یا ابرسام بودن شخص مقابل شاه در سکه جانشینی را به چالش می‌کشد


امکان دارد شخص مقابل اردشیر در سکه جانشینی یکی از شاه‌های محلی باشد (Aram & Gyselen 2003: 103). برای نمونه، سکه‌ای از شاهی محلی به نام داجاپاتیراجا (Dajapatiraja) وجود دارد که نوع آرایش صورت، کلاه و دیپیمش همانند فرد مقابل اردشیر در سکه جانشینی است (در مورد این شاه بنگرید به: Macdowall 1965: 144). چون از زمان دقیق ضرب سکه و هویت تاریخی آن بی‌اطلاعیم، به‌هیچ‌عنوان نمی‌توانیم درباره‌ی ارتباط احتمالی این شخص با سکه جانشینی سخن برانیم. اما کیفیت هیئت این شخص می‌تواند این نتیجه را حاصل کند که شاهان محلی در بخش‌هایی از شرق ایران هیئتی بدان‌سان از خود بر سکه‌ها ضرب می‌کرده‌اند. نمونه اخیر این احتمال مهم را می‌رساند که شاید در سکه جانشینی نه با ولیعهد شاه که با شاهی محلی مواجهیم که اردشیر بنابر مصالح سیاسی چهره او را بر سکه‌اش نقش کرده است. آلم در مقاله‌ای، فرضیه‌ای تأمل‌برانگیز را پیش کشیده است، به‌زعم او فرد روبه‌روی شاه فرزند او و شاه سیستان یعنی اردشیر سکان شاه است (Aram 2007: 238). برای این فرضیه اگر مدارک محکم‌تری یافت شوند به اثبات خیلی نزدیک است. حتی در پیوند با فرضیه بالا می‌توان گفت شاید اردشیر سکان شاه جوان برای

تشبیه موقعیت سیاسی خود از کلاه‌های همانند کلاه شاهان محلی، مثل کلاه Dajapatiraja، استفاده می‌کرده است. اگر یکی از فرضیات فوق را در مقام واقعیت بپذیریم، بازهم نمی‌توانیم به‌طور قاطع بگوییم سوار دوم در فیروزآباد شاپور یکم است. چه، هنوز تناقض فرد ایستاده در پشت اسب شاپور در نقش رجب ۱ و تفوق کامل حجم بالایی از روایات در نامولود بودن شاپور در هنگام نبرد هرمزدگان و در نهایت شواهد نشان‌شناسانه مبتنی بر سکه‌ها به قوت خود باقی‌اند.

۶. نقش آرایه دیهیم در تعیین هویت سواران

دیهیم آرایه‌ای تعیین‌کننده در بازنمایی رتبه شخص در ایران باستان بوده است. دیهیم نمادی از مشروعیت حکمرانی و بازتاب‌دهنده مقام سلطنتی بوده است. در کتیبه پایکولی چندین بار به این آرایه اشاره شده است، که آن را همچون محملی برای اعطا یا حتی خلع مشروعیت حکمروایی از شخص در سطوح مختلف می‌نماید (Npi/Skjærø 1983: 29, 45, 52 §§4,6,35,51). در نقش برجسته‌ی فیروزآباد ۱ هرکدام از سواران ساسانی با سوار اشکانی‌ای درآویخته‌اند که هم‌شأنشان هستند. حریفان سوار اول و دوم ساسانی هر دو دیهیم دارند، در صورتی که سوار سوم با کسی درآویخته است که مانند خودش دیهیم ندارد. هرچند، بی‌دیهیم بودن حریف سوار سوم، اینکه وی شاه اهواز باشد را دچار تردید می‌کند. با تأکید بر شاپور یکم بودن سوار دوم باید بپذیریم که وزیر اردوان چهارم مثل خود او حق دیهیم بر سر گذاشتن داشته است که امری دور از ذهن است. فرد بی‌ریش در هیچ‌کدام از نقش‌برجسته‌های اردشیر دیهیم ندارد و آن بخش از موی او که پیداست نه‌گردد و مجعد که صاف و مجعد است. حریف هرمزد دوم در نقش رستم ۴ هم دیهیم ندارد. در سکه جانشینی شخص مقابل اردشیر دیهیم دارد و موی او از زیر کلاه پیدا نیست. دیهیم داشتن یا نداشتن تفاوت مهمی را در تعیین هویت افراد سبب می‌شود. آن‌هایی که دیهیم دارند، بنابر مفاد کتیبه پایکولی که در فوق به بخش‌های مربوطه آن ارجاع داده شد، به‌طور قطع از جایگاه ممتازتری نسبت به آن‌هایی که فاقد این آرایه هستند برخوردارند. چون شاه و خدا همیشه دیهیم بر سردارند پس می‌توان گفت کسانی که مانند این دو دیهیم بر سردارند یا از اعضای خاندان سلطنتی هستند یا از اعضای برجسته حلقه مرکزی قدرت (مثل شاه‌ها). چون شخص روی سکه دیهیم دارد و نشان بر کلاه ندارد، نمی‌تواند با شخص بی‌ریش روی نقش نقش‌برجسته‌های اردشیر اول یکی باشد. می‌توان اسامی کتیبه زرتشت را به دو گروه بخش کرد: ۱- دیهیم دارها: شاه‌ها و اعضای خاندان سلطنتی. ۲- بقیه اعضای حلقه مرکزی قدرت بدون دیهیم، یا دست‌کم بدون دیهیم بزرگ شاهانه. بر اساس این تقسیم‌بندی باید در دسته اول به‌دنبال نام سوار دوم و در دسته دوم به دنبال نام سوار سوم گشت.

۷. تعیین تبار و هویت سوار دوم بر اساس بازبینی فرضیه هر تسفلد

دودمان گندوفارس، خاندان سورن را نمایندگی می‌کرد (Bivar 2002: 136). این احتمال وجود دارد که سورن گوندوفار (Suren Gondophares) (۴۶-۲۰ ب.م) در زمانی که اردوان سوم پس از ون اول بر تخت نشست، پیوند خویش را با اشکانیان بریده‌باشد (Frye 1966: 213). هر تسفلد معتقد است که نشان شاپور (سوار دوم ساسانی) به «گندافره سکستانی» (Gundopharr of Sakastan) تعلق داشته است و آن را قرینه‌ای می‌داند بر خویشاوندی شاپور از طریق مادرش با خاندان سکستان یعنی سورن پهلوی (Herzfeld 1976: 311). مدارک نشان‌شناسانه بسیار مهمی در این رابطه وجود دارند و آن‌ها سکه‌های گندافره‌ها با نشان  هستند (تصویر ۹).^{۱۷} با توجه به این سکه‌ها دو دیدگاه پیش‌روی ما قرار می‌گیرد: ۱- دیدگاه نشان‌شناسانه: در فیروزآباد ۱ از سه سوار ساسانی

دوتای آن شاه هستند: یکی شاه بزرگ اردشیر بابکان و دیگری شاهی که یا از اعقاب گندافره مزبور بوده، یا شاید دورگه‌ای از سورن‌ها و خاندانی دیگر، که بر تخت پادشاهی اشکانیان هند تکیه زده و از این‌رو، نشان آن پادشاهی را اتخاذ کرده بود. در واقع، این شاه دوم هرکس که بوده متحد اصلی و به اردشیر بابکان بسیار نزدیک بوده است. ۲- دیدگاه سیاسی: مسئله وجود نشان پادشاهی اشکانیان هند در نقش برجسته‌های اردشیر یکم و پسرش شاپور یکم احتمال اتحاد این پادشاهی را با ایالت خودمختار همسایه، یعنی پارسی که حتی در ضرب سکه نیز استقلال داشته است، بر ضد خاندان اشکانی قوت می‌بخشد. اگر قطع رابطه خاندان سورن تا آخر بقای اتحادیه اشکانی ادامه می‌داشت، دیگر این سورن‌ها نبوده‌اند که بر سر شاه اشکانی تاج می‌گذاشته‌اند.^{۱۸}

پس از آنکه مهرداد دوم سکاها را به زرنگ کوچاند، آن‌ها در طی بیش از نیم سده بعدی از مناقشات داخلی پارت سود جستند تا در سیاست‌های اشکانیان نقش بازی کنند. این ایفای نقش با تبدیل شدن سرزمین‌های آن‌ها به عنوان پناهگاهی برای شورشیان و اجیرکردن مزدوران ادامه یافت، حتی تا بدان‌جا که به احتمال یکی از سران سکایی، فرمانروای موقت اشکانی شد (Senior 2011: 233). «دودمان گندافره» (Gondopharid dynasty) نیز در تلاش برای جابه‌جایی مهره اصلی در ساختار سیاسی اتحادیه اشکانی، یعنی شاه اشکانی، سابقه‌ای ثبت شده دارد. گندوفار در حدود سال ۱۹م لقب مهرداد دوم، یعنی بزرگ شاه شاهان، را به خود بست و در حدود سال‌های ۵۵ تا ۵۹م کوشید تا «آرتاگنس» (Orthagnes)، اشکانی‌ای که مورد قبول خودش بود را بر سریر پادشاهی ایران نشانند (Herzfeld 1935: 64). این امر از قدرت زیاد این شاخه از دودمان سورن و به‌طور کلی خود دودمان سورن، در بافت سیاسی اتحادیه اشکانی حکایت دارد. بنابراین، هیچ بعید نیست که این دودمان تقریباً دو سده بعد خواسته باشد در اتحاد با ساسانیان دوباره در هسته مرکزی قدرت سیاسی دگرگونی ایجاد کند. وقتی شاپور بودن سوار دوم را از فرضیه هرتسفلد کنار گذاریم، این فرضیه شکلی نو می‌یابد. بنابر نظر خود هرتسفلد در امپراتوری سکاها پسر خواهر بوده که سلطنت را به ارث می‌برده است:^{۱۹}

بالاترین مقام پس از شاه، شوهرخواهر او بود که لقب «برادر شاه» را داشت، و او پدر وارث تاج و تخت شاه بود (Ibid). تنها یک پیوند خانوادگی با تبار مادری گندافره‌ها لازم بوده که ساسانیان پدرسالار تاج و تخت گندافره‌های مادر سالار را بی‌هیچ نزاعی از آن خود کنند، این پیوند خواه از طریق یکی از برادران اردشیر صورت می‌گرفت یا از طریق خودش یا حتی به‌واسطه بابک پدر اردشیر، به‌هرروی، دیهیم پادشاهی هندو پارتیان را به دور سر یک ساسان‌زاده گره می‌زد و او شاهی سورن-ساسانی بود که اگرچه بیشتر از شاه ساسانی، دست‌کم به اندازه خود او حق دیهیم بستن داشت. با پذیرفتن این‌که سوار دوم شاپور نیست و با کودک دانستن نیم‌تنه مقابل شاه در سکه جانشینی، حتی می‌توان این کودک را با کودکی که در نقش رجب ۳ (اگر کودک باشد) جلوی پای شاه و به هرکول ادای احترام می‌کند، یکی دانست (تصاویر ۴ و ۵). هردوی این کودکان کلاهی گوش‌پوش‌دار بر سر دارند و دیهیم به دور سر پیچیده‌اند (Alram & Gyselen 2003: 101, 103, 132). اگر کودک شاپور یکم باشد، تفسیری که بر مجلس نقش رجب ۳ می‌توان کرد این است که پدر، یعنی اردشیر بابکان، دیهیم قدرت و مشروعیت را از خدای برکشیده حکومت، یعنی اورمزد می‌گیرد و پسرش شاپور که خون پادشاهان سلسله پیشین را از طریق مادر در رگ دارد، هم دیهیم پدر را به ارث خواهد برد و هم در حال دریافت چیزی از هرکول یا یکی دیگر از خدایان سلسله قبل است.^{۲۰} قدر مسلم آنکه چون این کودک از یک خدا در حال دریافت چیزی است و دست در آستین ندارد،^{۲۱} خیلی بعید است که کسی خارج از اعضای خاندان سلطنتی باشد. با توجه به مفاد کتیبه زرتشت (ŠKZ/Huyse 1999: 54 1.2.2.MP §41) دو احتمال برای کیستی سوار

دوم فیروزآباد وجود دارد. چون سوار دوم دیهیم بر سر دارد و به خاطر نشانی که این سوار در نقش برجسته‌ی یادشده بر تن‌پوش اسبش و تیردانش و در دیگر نقش‌برجسته‌ها بر کلاهش دارد، «سدالوف شاه ابرینگ» (Sadāluf ī Abrēnag šāh) و «اردشیر سکان شاه» (Ardašīr ī Sagān šāh) گزینه‌های محتمل خواهند بود. اولی برادر اردشیر بابکان و دومی پسر او هستند. خاندان سورن نه فقط در عصر ساسانی که پیش از آن و در زمانه اشکانیان نیز پس از اعضای خاندان سلطنتی بالاترین مقامات را تحت اختیار داشتند و حکومت سیستان و نیشابور به آن‌ها سپرده شده بود. در عصر ساسانی نیز آن‌ها حکومت سیستان را داشتند و شاخه‌ای از این خاندان به حکومت بر نیشابور و نواحی اطراف آن ادامه دادند (Bāghbidi 2011: 111; Lukonin 1983: 705). جامی نقره‌ای وجود دارد که بر اساس آن اثبات کرده‌اند سدالوف برادر اردشیر بابکان است و این احتمال وجود دارد که ابرینگ همان ابر شهر، نیشابور کنونی، باشد (نصرالله‌زاده ۱۳۸۴: ۱۳۳ و ۱۳۴).^{۲۲} اگر چنین چیزی صحت داشته باشد و با توجه به توالی استدلال‌های پیش‌گفته، احتمال وصلت ساسان‌ها با گندافره‌ها و احتمال شاهی سدالوف بر مناطق تحت تسلط یا نفوذ^{۲۳} این شاخه از سورن‌ها به واقعیت نزدیک خواهد شد.

سکه‌های مسی کمیابی منسوب به «ارد-میترا» (Arda-mitra) وجود دارند که بر اساس بعضی خوانش‌ها از کتیبه‌های سکه‌ها گفته شده است، امکان دارد متعلق به اردشیر سکان‌شاه باشند (Shahbāzi 1987: 383). این سکه‌ها اگر واقعاً به اردشیر سکان شاه متعلق باشند، این امر بدان معناست که نقش اردشیر سکان شاه در هنگام صغر سن بر سکه جانشینی ضرب شد و بعداً در بزرگسالی و در عهد هرمزد یکم، خودش در سیستان سکه ضرب کرد (Macdowall 1965: 145). اما سکه ضرب کردن اردشیر سکان شاه بانام آرد-میترا با توجه به اینکه او قاعدتاً جانشین بلافصل فرن-ساسان در سیستان بوده است بعید به نظر می‌رسد. به‌هرروی، اگر رأی آلم را بپذیریم و اردشیر سکان شاه را شخص مقابل اردشیر در سکه جانشینی بدانیم، او که هنوز در زمانه نبرد هرمزدگان یا به‌دنیا نیامده بود یا هنوز کودک بود، نمی‌توانسته است سوار دوم فیروزآباد باشد. تا بدین‌جا و بر اساس شواهد، سدالوف برای احراز هویت سوار دوم، گزینه‌ای باورپذیرتر نسبت به اردشیر سکان شاه می‌نماید. لیکن سه موضوع، شانس سدالوف را برای سوار دوم بودن تضعیف می‌کند: ۱- چگونه نشان شاهی درباری برای دهه‌های متمادی بر سکه‌های سلطنتی نقش شده است؟ (این گزینه درباره اردشیر سکان شاه هم صدق می‌کند) ۲- اگر چنین امری (گزینه ۱) ممکن بوده است، پس چرا نام او در فهرست درباریان شاهپور اول نیز نیامده است؟ ۳- اگر سدالوف در زمان شاهپور اول در قید حیات نبوده است، چرا نام جانشین او در میان درباریان شاهپور قابل‌تشخیص نیست؟ با تضعیف شانس سدالوف برای سوار دوم بودن، بدان‌سو رهنمون می‌شویم که خارج از فهرست درباریان اردشیر به‌دنبال شخصی با نشان  بگردیم. کسی که نامش در فهرست درباریان شاه نمی‌آید، به‌احتمال خود شاهی بوده است با درباریان خاص خودش. در این صورت، او می‌باید متحد و حتی چیزی بالاتر از متحد برای اردشیر بابکان می‌بوده: شاید او شاهی دیگر از تبار ساسانیان اما فرودست‌تر از اردشیر بابکان و فرادست‌تر از هر شاه دیگری بوده است. سکه‌هایی (تصویر ۱۰) از شخصی معاصر با اردشیر بابکان به نام فرن-ساسان وجود دارند که بر آن‌ها چنین نوشته شده است (Alram 2007: 234):

فرن-ساسان، پسر آذر-ساسان (prnssn – BRY `twrssn) Rev.- 'Farn-Sasan, son of Adur-Sasan'

Obv.- 'grandson of Tiridat, great-grandson of Sanabar, King of Kings' (BRY BRY tyrdyt BRY npy s`nbry MLKYN MLKA) – نوه تیرداد، نتیجه سانابار، شاه شاهان

شخصیت سیاسی فرن-ساسان و پیوندهای جد اعلای او با سرنوشت دودمان گندافره‌ها حتی بحث را جالب‌تر می‌کند. شاهی به نام «سانابار» (Sanabares) بر تخت حاکم گندافره نشست و در سیستان سکه ضرب کرد (Fröhlich 2004: 100).^{۲۴} این امکان وجود دارد که سانابار، روندی از ماجراجویی‌هایی همچون گندافره یکم را پیش گرفت و درصدد اعمال تغییرات در مرکز اتحادیه پارتی برآمد. به احتمال، او تبدیل به رقیبی برای شاه اشکانی شد و بر خود عنوان شاه شاهان گذارد. هرچند، نمی‌توانیم قاطعانه بگوییم اگر حاکمی در آن عصر بر خود عنوان شاه شاهان می‌گذاشت آیا منظورش ادعای حکومت بر کل اتحادیه پارتی بوده یا فقط استقلال او را از مرکز اتحادیه بازتاب می‌داده است.^{۲۵} به‌هرروی، ادامه حکومت گندافره‌ها به شهادت سکه‌های «نتیجه» (great-grandson) سانابار، یعنی فرن-ساسان، دیگر نه مدرسالارانه که پدرسالارانه و از طریق فرزند پسر یا برادر بوده است (بنگرید به: Nelson 2011: 238). فرن-ساسان با اردشیر یکم هم‌عصر بود و نام پدر او «آذر - ساسان» (Adur-Sasan) بود. فرن-ساسان همانند اردشیر بابکان بر پشت سکه‌های خود آتشدان ضرب کرده بود که حکایت از علقه‌های ایدئولوژیک او با اردشیر دارد. دلایلی وجود دارند که از اتحاد احتمالی، یا حتی تبار مشترک احتمالی، فرن-ساسان با ساسانیان حکایت دارند: ۱- سوابق احتمالی خانوادگی در اقدام برای تغییر سلسله مرکزی اتحادیه پارتی. ۲- پدرسالار بودن. ۳- ضرب آتشدانی همانند آتشدان اردشیر بابکان بر پشت سکه‌ها که نشان از وابستگی‌های ایدئولوژیک دارد. ۴- ارتباط مستقیم با سلسله گندافره‌ها و به‌کارگیری احتمالی نشان آن‌ها (𐎠𐎡𐎣) از سوی اعقاب سانابار. همان نشانی که بعدها بر نقش برجسته‌های اردشیر یکم و شاپور یکم و در موارد متعدد بر سکه‌های ساسانیان نقش شد. ۵- چهره و نوع آرایش موها و ریش و سبیل او با سوار دوم در نقش برجسته‌های اردشیر همانندی بسیار دارد. به‌ویژه بر شکل آرایش مو باید تأکید بسیار کرد، چون این نوع آرایش از انواع بسیار متداول در میان شاهان و بزرگ‌زادگان ساسانی بوده است. ۶- او هم مثل سوار دوم دیهیم بسته است. ۷- ترکیب نام (لقب؟) او: فرن+ساسان (شکوه ساسان؟). ترکیب نام (لقب؟) پدر او: آذر+ساسان.^{۲۶} آلم اما فرن-ساسان را به خاطر اینکه بر سکه‌های خود خدنگی در دست دارد و عنوان شاه شاهان را بر آن‌ها ضرب کرده دشمن اردشیر بابکان می‌داند (Afram 2007: 234).

۸. جنگ سواره‌ی هرمزد دوم با سواری با نشان غنچه

هرمزد دوم پادشاهی بود که دشمن زیاد درست کرد و به‌ویژه بزرگان جاه‌طلب در زمان او قدرت ملوک الطوایفی خود را بازیافتند و هر شاهزاده‌ای را خواستند کشتند و هر که را خواستند به قدرت رسانیدند (شهبازی ۱۳۹۳: ۳۶۶ و ۵۲۳). یکی از یادمان‌های نبردهای شاهنشاهان ساسانی علیه یکی از این بزرگان نقش برجسته‌ی نقش برجسته، جنگ سواره هرمزد دوم را با سواری با نشان غنچه بر کلاهش، به تصویر کشیده است. دشمن نگونسار هرمزد، ایرانی زره‌پوشی است که نیزه هرمزد در شکمش فرو رفته است. او بر کلاهش نشان غنچه دارد. واندنبرگ تزئینات حاشیه کلاه سوار مقابل هرمزد را به همراه با نشان غنچه‌ی بالای آن‌ها آورده است، چنان‌که گویی مجموع این‌ها نشانی جدید را شکل داده است (Vanden Berghe 1984: fig. 12). نگارنده مقاله حاضر چنین پژوهشی را خبط می‌داند. دلیل آن ساده است، کلاه گرد است و تزئینات بر تمام حاشیه کلاه قرار دارند، چند «نگاره» (charge) دیگر به‌غیر از آنچه واندنبرگ آورده است لازم است تا نشان شکل صحیح خود را بازیابد؟ آیا ترتیب و طراحی نگاره‌هایی که از دید ما مخفی هستند به همان صورت است که واندنبرگ آورده است؟ پس نشان غنچه باید به‌تنهایی و بی‌هیچ افزودگی‌ای

باید بررسی شود. لوکونین این صحنه نبرد سواره را پیروزی هرمزد دوم بر کارن‌ها توصیف می‌کند (Lukonin 1971: 221 fig. 134) که با توجه به اینکه امکان تعلق نشان غنچه به این خاندان رد شد (بخش ۳-۴)، نظر لوکونین از دیدگاه نشان‌شناسانه مردود است. فون گال مسئله‌ی «رنگ»^{۲۷} (tincture) را پیش می‌کشد و می‌گوید تا زمانی که مشخص نشود که رنگ نشان سوار سوم فیروزآباد ۱ بارنگ نشان حریف سقوط کرده هرمزد دوم یکسان بوده نمی‌توان گفت که این‌ها نشانی واحد هستند (فون گال ۱۳۷۸: ۴۱). به نظر می‌آید که فون گال هنگام اظهار این رأی اصول نشان‌شناسی اروپایی را مدنظر داشته است که مثلاً در آن نشانی با یک «نگاره معمولی» (ordinary) «کژ» (bend) می‌تواند بر اساس دگرگونی رنگ «زمینه» (field) و یا خودنگاره به‌انحاء مختلف «نویسار» (blazon) شود؛ اما نگارنده درک نمی‌کند که این اصول چه ارتباطی با شبه‌نشان‌های ایران عهد باستان دارد؟ «نشان‌شناسی بدوی» (proto-heraldry) ایران باستان در مفهوم با نشان‌شناسی شکوفای اروپا مرتبط است و نه در اصول؛ چنان‌که نشان‌شناسی تقریباً قاعده‌مند ژاپنی نیز در مفهوم با نشان‌شناسی پیشرفته اروپایی در ارتباط است و نه در اصولش. به‌زعم نگارنده، اینکه بگوییم تفاوت در رنگ‌آمیزی نشان غنچه به تفاوت در تبار خاندان می‌انجامد، مثل این است که بگوییم اضافه شدن «نشان‌های کهرتی»^{۲۸} (marks of cadency) یا «حاشیه» (bordure) یا حتی تغییر رنگ بعضی از نگاره‌ها در نشان‌های اروپایی به چنین نتیجه‌ای بینجامد؛ در صورتی که موارد یادشده فقط به انعکاس تفاوت در شاخه‌های دودمانی می‌انجامد و نه بازتاب دگرگونی تبار یک دودمان معین به تبار دودمان دیگر، چه در این صورت، حتی بحث از وجود مفهوم نشان‌شناسانه در ساحت ایران باستان نیز بی‌معنا خواهد بود. بنابر آنچه رفت، نگارنده برای دفاع از دیدگاه نشان‌شناسانه خود، نظر فون گال را این‌گونه بیان می‌کند: «اگر رنگ نشان سوار سوم در نقش برجسته فیروزآباد ۱ با رنگ نشان حریف سقوط کرده هرمزد دوم در نقش رستم ۴ یکسان نبوده باشد، شاید حکایت از دگرگونی شعبه دودمانی می‌داشته است و نه تبار دودمانی». هرچند، در نشان‌شناسی‌ای این‌چنین بدوی بعید است که اصلاً رنگ خاصیتی تعیین‌کننده برای بازتاب مفهومی معین را می‌داشته است.

۸.۱. بررسی شواهد برای نماینده‌ی خاندان سورن

حریف هرمزد دوم هرچند اکثر خصیصه‌های اشکانی خود را نسبت به سوار سوم از دست داده و ساسانی‌تر شده است، هنوز در نشان و فقدان دیهیم با او مشترک است. در صورتی که نشان غنچه مربوط به خاندان سورن باشد، تنها دلیلی که نگارنده می‌تواند برای ریش‌دار شدن رئیس خاندان بیاورد، اقتضای مد در روزگار ساسانی‌تر شده‌ی هرمزد دوم است. در کتیبه پایکولی از شخصی به نام «اردشیر سورن» (Ardaxšēr Surēn) نام برده شده است (Npi/Skjærøv 1983: 34, 42 §§16,32). اگر غنچه را به‌عنوان نشان خانوادگی سورن‌ها بپذیریم، با توجه به بازه زمانی حدود هفده‌ساله سلطنت نرسی و پسرش (Christensen 1944: 231, 233)، سواری که هرمزد دوم سرنگون می‌کند، به‌احتمال زیاد همین اردشیر سورن است. خاندان‌های بزرگی مثل سورن و کارن از طرفداران نرسی نبودند (Frye 1983: 130). همچنین بهرام سوم ولایت سیستان، یعنی کنام تاریخی سورن‌ها را داشت (ابن‌بلخی ۱۳۶۳: ۶۵). چنین عقبه‌ای از بهرام سوم، با توجه به دشمنی نرسی و پسرش هرمزد دوم با پسرعموهایشان، باز به‌نوبه خود احتمال سورن بودن سوار شکست‌خورده را بالا می‌برد. شاهد بسیار مهمی که برای قدرت خاندان سورن وجود دارد، قول آمیانوس مارسلینوس است که «سورنا» (Surena) نامی را پس از شاه دومین شخص کشور می‌نامد (Ammianus Marcellinus 1894: Bk. XXIV. Ch. II).

p350). در اینجا دوباره باید روایت موسی خورنی را به یاد آورد که بر طبق آن اردشیر مقام دوم کشور را به کسی و به تبع آن به خاندانی، وعده می‌داد که بتواند خسرو ارمنستان را از میان بردارد. اکنون می‌بینیم که روایت موسی خورنی با قول آمیانوس مارسلینوس جور درمی‌آید و سورن‌ها که کشنده خسرو ارمنستان بودند در عصر شاپور دوم هنوز مقام دوم را در شاهنشاهی داشتند. Surena یا Surēn فقط اسم شخصی سالار خاندان سورن نبوده، بلکه لقب او نیز بوده است؛ مثل «سزار» (Caesar) یا «ارشک» (Arsaces) که هم اسم شخصی بوده‌اند و هم لقب و این لقب با خود امتیازات موروثی به همراه داشت (Boeft et al 2002: 37).

۸.۲. اگر نسلی از ابرسام باقی‌مانده بود: بررسی شواهد برای نواده ابرسام

ریش‌دار بودن و نوع پوشش سر و حتی آرایش مو و سر سوار سقوط کرده، در صورتی که استدلالات قبلی را درباره رابطه آرایش صورت و مقام روحانی بپذیریم، حکایت از آن دارد که یا او به احتمال مانند جد اعلا‌ی خود از مقامی روحانی برخوردار نبوده، یا اگر مقامی روحانی داشته است رتبه او در سلسله‌مراتب روحانیت ظاهر او را نیازمند آرایشی همانند سوار سوم فیروزآباد نمی‌کرده. به هر روی، تقریباً نمی‌توان هیچ ارتباطی میان خاندان برجای‌مانده از ابرسام، اگر اصلاً خاندانی از او برجای‌مانده بود و سوار فروافتاده به دست هرمزد دوم پیدا کرد.

۹. نتیجه

۹.۱. شخص نقش‌شده در جلوی اردشیر یکم بر سکه جانشینی با سوار سوم در نقش برجسته‌ی فیروزآباد ۱ یک نفر واحد نیستند. ۲،۹. ابرسام قدرتی درباری - مذهبی داشت و سورن قدرتی موروثی. اولی بر شاه تأثیر می‌گذاشت، دومی بر شاه تحمیل می‌شد. بقای قدرت اولی در گرو خواست شاه بود، قدرت دومی اصلتی دست-کم به قدمت سلسله‌ای پانصدساله داشت. با این حال، می‌توان گفت احتمالی تقریباً مساوی وجود دارد برای اینکه شاه سلسله‌ای نوپا هرکدام از این چنین متحدان قدرتمند و مشروعیت‌یابی را در تمام نقش برجسته‌های خود، حتی آنجا که هیچ کس به غیر از خدای متجسد و خود او حضور نداشته‌اند (نقش رستم ۱)، نقش کند. ۱،۲،۹. چون سوار سوم دیهیم ندارد باید نام او را در میان کسانی جستجو کرد که از خاندان سلطنتی و شاه‌ها نیستند. از این رو و بنابر جمیع شواهد، او به احتمال یا سالار یکی دیگر از شاخه‌های سورن‌ها به‌غیر از گندافره‌ها یعنی ساسان سورن است، یا ابرسام است. شواهد برای انتخاب یکی از آن‌ها در عصر اردشیر یکم تقریباً برابر است، ولی در عصر هرمزد دوم به نفع سورن‌ها بالا می‌رود. ۹،۳. نمی‌توان شواهد متعدد سکه‌شناسی و نقش برجسته‌ای و روایات مربوط به صغر سن شاپور یکم و اساساً متولد نبودن او را در نیمه نخست جنگ‌های داخلی اردشیر نادیده گرفت و فقط روایت متناقض طبری را مبنای تعیین هویت سوار دوم ساسانی در نقش برجسته‌ی فیروزآباد ۱ قرار داد. پس سوار دوم کسی به‌غیر از شاپور اول است. ۱،۳،۹. از دیدگاه نشان‌شناسانه سوار دوم متعلق به شاخه‌ای از سورن‌ها به نام گندافره‌ها است. به احتمال او یک ساسان زاده بوده که از طریق سنت‌های مادر سالارانه گندافره‌ها به تاج‌وتخت آن‌ها دست‌یافته است. پس او یکی از شاهان تابع شاه شاهان اردشیر بابکان بوده است، شاهی که آن‌قدر والامقام بوده که نامش در زمره درباریان اردشیر بابکان نیامده است. به احتمال زیاد او فرن-ساسان بوده است. ۲،۳،۹. با توجه به اینکه نشان‌های فرن-ساسان و اردشیر بابکان بر تعداد قابل توجهی از سکه‌های شاهان بعدی ساسانی نقش شده‌اند، نگارنده این احتمال را می‌دهد که ما با دوشاخه از ساسانیان مواجهیم: یک شاخه اصلی (ساسان‌ها) و یک شاخه فرعی (سورن-ساسان‌ها) و احتمال همین دوشاخه‌ای بودن ساسان‌ها و اینکه کدام‌یک بیشتر بر تخت سلطنت محق بوده است،^{۲۹} به کشمکش‌های بعدی

میان طرفداران نرسی و طرفداران بهرام‌ها انجامیده است.^{۳۰} ۳۰۳۹. اگر واقعاً وصلت‌های ساسانیان با گندافره‌ها و اشکانیان رخ داده باشند و به ترتیب سوار دوم^{۳۱} و شاپور یکم درگیر و حاصل این وصلت‌ها بوده باشند، باید اعتراف کرد اردشیر یکم و اسلاف او نابغه‌هایی بودند که به خوبی کشف کردند که چگونه می‌توانند خاندان مستقر در مرکز ملوک‌الطوایفی پانصدساله‌ای را به وسیله جنگ و قوانین حاکم بر پیوندهای خونی و تباری با خاندان خود جایگزین کنند. ۹،۴. فرض بنیادین مقاله چنین بود: «به احتمال زیاد دست کم در ایران اواخر دوره اشکانی و اوایل دوره‌ی ساسانی گونه‌ای از «سامانه نشان‌شناسانه» (heraldic system) وجود داشته است». اگر چنین باشد، نشان‌شناسی به‌غیر از اروپا و ژاپن در ایران باستان و در دوره‌ی یادشده نیز شکل گرفته است. این امری بسیار مهم است؛ چراکه پرسش اخیر را مطرح می‌سازد: چه عامل یا عوامل مشترکی باعث شد تا سامانه نشان‌شناسانه در سه منطقه‌ی از هر نظر بسیار فاصله‌دار جهان ببالد؟

پی‌نوشت

۱. nišan به‌جایگزین واژه برای معادل‌گذاری arms است. آلم نیز همین واژه را به‌کار گرفته است (Alram 2007: 236). به‌طور کلی می‌توان گفت که واژه‌های arms و mon (در نشان‌شناسی ژاپنی) و nišan در یک فضای معنایی مشترک نوسان می‌کنند، چراکه نیازی مشترک را اغنا می‌کنند: احراز هویت تبارشناسانه.
۲. درباره «نام-نشان» (canting arms) بنگرید به: Brooke-Little 1975: 59 و کلانی ۱۳۹۴: ۱۳۳.
۳. قبایل سکاها پس از آنکه از «فرغانه» (Fergana) طرد شدند به «باختر» (Bactria) و «رخج» (Arachosia) هجوم آوردند. «زرنگ» (Drangiana) از آن پس سکستان نامیده شد و سیستان کنونی قسمتی از آن است. در طی قرن اول قبل از میلاد یک شعبه از اشکانیان جانشین سلسله سکاها در سیستان شدند (Christensen 1944: 28). همچنین بنابر روایت طبری خاندان سورن در سیستان اقامت داشت (طبری ۱۳۷۵: ۴۸۱). از این رو، می‌توان گفت آن شعبه اشکانی همین سورن‌ها بوده‌اند. هر تسفلد گفته است که «فیف» (fief) خاندان سورن سیستان بوده است (Herzfeld 1935: 55).
۴. گرابووسکی دومین فاز جنگ سواران فیروزآباد را «غلبه بر ماد» می‌داند (Grabowski 2011: 219-221).
۵. با املا «ماهر» نیز آمده است: مجمل‌التواریخ و قصص ۱۳۸۹: ۹۴. در برابر تناقض موجود در متن کتاب طبری این عقیده بیان شده که به‌کارگیری این القاب توسط طبری «ناپهنگامی» (anachronism) بوده است (Grabowski 2011: 215).
۶. برای نمونه‌هایی از احکام، مربوط به قرن ۱۰م، بنگرید به: روایت امید اشوهشتان ۱۳۷۶: پرسش و پاسخ ۱۰، صص ۵۹-۵۶.
۷. در نقش برجسته سر مشهد شمشیر کرتیر قابل تشخیص است، اما در سراب بهرام محل قبضه شمشیر او تقریباً به‌طور کامل محو شده است. هینتس معتقد است در سراب بهرام هر چهار ملازم شاه شمشیر به کمر بسته‌اند (Hinze 1969: 201).
۸. آگاهی به مسئله‌ی فقهی یادشده و اهمیت شمشیر بستن کرتیر را مدیون اشاره آقای دکتر میرزا محمد حسنی هستم.
۹. روایت‌های مربوط به اختگی خودخواسته در نگهداری از زن شاه نظایری دیگری دارند (شهبازی ۱۳۹۳ ب: ۲۹۳ و ۲۹۴).
۱۰. گوبل گفته نشانی را بر دیهیم او تشخیص داده، اما آلم چنین نشانی را تشخیص نداده است (Alram 2007: 236).
۱۱. برای اسامی کسان دیگری که برای خواندن کتیبه سکه تلاش کردند ولی موفق نشدند بنگرید به: Ibid.
۱۲. بنگرید به متنی مربوط به نیمه نخست قرن یازدهم میلادی: تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم ۱۳۷۳: ۱۸۱.
۱۳. شهبازی نقش شدن چهره ابرسام بر سکه‌ها را افسانه می‌داند (شهبازی ۱۳۹۳ ب: ۲۹۶).
۱۴. هینتس این شخص را اردشیر برادر شاپور می‌داند (Hinze 1969: 143)؛ اما دلیلی ارائه نمی‌کند.
۱۵. نشان سوار دوم بر بسیاری سکه‌های ساسانی تا بهرام پنجم و از جمله بر سکه‌های خود این شاه آمد (Frye 1973: 55).
۱۶. مثلاً در نقل افسانه کرم هفتواد گفته آمده اردشیر با پسرانش بر این کرم غلبه کرد (مجمل‌التواریخ و قصص ۱۳۸۹: ۶۰).
۱۷. برای نمونه‌هایی با کیفیت از سکه‌های حاکمان این دودمان بنگرید به: Nelson 2011: 236-239 figs. 495-505.
۱۸. در مورد این امتیاز بنگرید به: Brosius 2006: 104; Christensen 1944: 18; Bivar 2002: 136.

۱۹. برای نمونه، «ابدگسس» (Abdagases) که خواهرزاده‌ی گندوفارس بود جانشین وی شد، یا «ساسیس» (Sases) می‌گوید که خواهرزاده «آسپا» (Aspa) بوده است (Macdowall 1965: 139; Fröhlich 2004: 103).
۲۰. برای دیگر نظرات درباره هویت کودک حاضر در نقش رجب ۳ بنگرید به: Hinz 1969: 123, 124.
۲۱. دست در آستین داشتن نشان از فرودستی رتبه دارد (شهبازی ۱۳۹۳ ب: ۳۵۸).
۲۲. در متنی مربوط به قرن ۱۱م/۵ق ابر شهر از شهرهای خراسان نام برده شده است (گردیزی ۱۳۸۴: فصل ۱۱ ص ۱۶۰).
۲۳. اقتدار گندافره‌ها در طی قرن اول میلادی با استیلای نظامی هرچه بیشتر کوشان‌ها رنگ باخت (Senior 2011: 234)، ولی این امر به معنای آن نبود که نفوذ هندو پارتیان از میان رفته بود. نفوذ آن‌ها در منطقه وابسته به تبار آن‌ها و اعضای خاندان وابسته آن‌ها بود و به‌تمامی توسط نیرویی مثل کوشان‌ها از میان نرفته بود (Macdowall 1965: 147, 148).
۲۴. اساساً حکمروایی گندافره‌ها در نهایت بسیار به سیستان محدود شد (Brunner 1982: 172).
۲۵. از این «شاه شاهان‌ها» بسیارند. در مورد آرتاگنس یا دیگر شاهان هندوپارتی بنگرید به: Macdowall 1965: 139, 142; Brunner 1982: 172. وضعیت به‌گونه‌ای بود که گویا تقریباً هرکسی در قلمرو حکومتی‌اش به خود عنوان شاه شاهان می‌بست؛ اما اینکه در عمل چنین ادعایی تا چه حد کاربست‌پذیر بود، حرف دیگری است.
۲۶. نام ساسان یا به‌تنهایی یا در ترکیب بانام‌های دیگر در میان هندو پارتیان متداول بوده است؛ مانند «ساسان» (Sasan) که بر سکه‌های او نشان گندوفاری ضرب شده است (Macdowall 1965: 147; Dobbins 1971: 140). همچنین مسئله‌ی رواج نام ساسان در میان هندو پارتیان (بنگرید به: Bivar 2002: 136) شایسته توجه بیشتر است.
۲۷. فون گال Farben نوشته. من به علت نشان‌شناسانه به جای colour می‌نویسم tincture (کلانی ۱۳۹۴: فصل سوم).
۲۸. درباره نشان‌های کهرتی بنگرید به: همان: فصل پنجم.
۲۹. اینکه کسی که از هر دوشاخه نسب داشت (نرسی) بیشتر به سلطنت محق بود، یا آن کسی که فقط از شاخه اصلی نسب داشت (بهرام‌ها؛ به‌استثنای بهرام سوم). می‌توان نمونه‌هایی از ادامه نفوذ اعقاب ساسانی هندو پارتیان در سیستان پس از عصر اردشیر بابکان را نیز برای تحلیل‌های مرتبط با چگونگی نفوذ سیستان در بازی‌های سیاسی ساسانیان ذکر کرد. یکی از این نمونه‌ها سکه‌های ارد-میترا است که به احتمال مربوط به عصر هرمزد یکم هستند. بنگرید به: Macdowall 1965: 145-147.
۳۰. برای اجداد ساسانیان مدرکی برای چندشاخه بودن دودمان آن‌ها در دست است. طبری دو سلسله نسب برای اردشیر آورده و از چهار ساسان نام برده؛ اما به‌طور کلی، به دو ساسان قائل شده است یکی اصغر و دیگری اکبر (نصرالله‌زاده ۱۳۸۴: ۱۲۵).
۳۱. احتمالاً سوار دوم پدر وارث تخت گندافره‌ها بوده. ولی در هر صورت تاج و تخت گندافره‌ها به دست یک ساسان زاده می‌افتاد.

تصاویر



تصویر ۲: دیهیم‌ستانی اردشیر از اورمزد (نقش رستم ۱) (اهدایی نیکان رقامی).



تصویر ۱: ترتیب‌بندی سواران در فیروزآباد ۱ (www.livius.org)



تصویر ۴: طراحی نقش رجب ۳ (www.livius.org)



تصویر ۳: پرتو سوار سوم در نقش رستم ۱ (طراحی از نگارنده)



تصویر ۶: سوار دوم ایستاده در پشت اسب شاپور یکم به همراه شاهک‌های تحت امرش (نقش رجب ۱) (از نیکان رقامی)



تصویر ۵: طراحی مجلس هرکول و کودک در نقش رجب ۳ (طراحی از نگارنده)



تصویر ۸: سکه جانشینی (www.britishmuseum.org)



تصویر ۷: طراحی بخشی از نقش برجسته‌ی سر مشهد از ترومپلمن (Trümpelmann). Tanabe 1989: 64 fig. 17.



تصویر ۱۰: سکه‌ای از فرن ساسان. برای ملاحظه نمونه‌های بهتر بنگرید به: Alram 2007: 229 figs 13-18



تصویر ۹: سکه‌ای از گندوفارس. نشان گندوفاری جلوی اسب او قرار دارد (www.britishmuseum.org)

منابع

- ابن بلخی (۱۳۶۳)، *فارس‌نامه*، تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب.
- آگاتاگوس (۱۳۸۰)، *تاریخ ارمنیان*، ترجمه گارون سارکسیان، تهران، نائیری.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، *برهان قاطع (جلد دوم: ج-س)*، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب والعجم (۱۳۷۳)، تصحیح رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸)، *تاریخ ثعالبی: غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (پاره نخست: ایران باستان)*، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغتنامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- الدینوری، اَبی حنیفه أحمد بن داود (۱۳۶۸)، *الخبر الاطوال*، قم، منشورات الشریف الرضی.
- رام‌پوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین، بی‌تا، *غیاث‌اللغات*، تهران، کانون نور معرفت.
- روایت امید / شوهستان* (۱۳۷۶)، ترجمه زهت صفای اصفهانی، تهران، مرکز.
- شاد (۱۸۹۳)، *فرهنگ آندراج (جلد دوم)*، لکهنو.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۳) الف. *راهنمای مستند نقش رستم فارس*، تهران، سفیران.
- _____ (۱۳۹۳) ب. *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو (۱۳۵۱)، *فرهنگ جهانگیری (جلد اول و دوم)*، ویراسته رحیم عقیفی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری (جلد دوم)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه (جلد ششم)*، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فروهوشی، بهرام (۱۳۸۶)، *فرهنگ زبان پهلوی*، تهران، دانشگاه تهران.

- فون گال، هوبرتوس (۱۳۷۸)، جنگ سواران: در هنر ایرانی و هنر متأثر از هنر ایرانی در دوره پارت و ساسانی، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران، نسیم دانش.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۹۰)، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران.
- کلانی، رضا (۱۳۹۴)، مقدمه‌ای بر تاریخ و میانی‌شناسی، تهران، عصر نوین.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۸۴)، زین‌الخبار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- لوکونین، ولادیمیر گ (۱۳۹۳)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی.
- مجم‌التواریخ و قصص، (۱۳۸۹)، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، اساطیر.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۸)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- موسی خورنی (۱۹۸۴)، تاریخ ارمنستان، ترجمه گئورگی نعلبندیان، یروان دانشگاه دولتی یروان.
- نصرالله‌زاده، سیروس (۱۳۸۴)، نام تبارشناسی ساسانیان: از آغاز تا هرمزد دوم، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- Alram, Michael. & Gyselen, Rika. 2003. *Sylloge Nummorum Sasanidarum (Band I: Ardashir I. – Shapur I.)*, Österreichische Akademie der Wissenschaften, Wien.
- Alram, Michael. 2007. *Ardashir's Eastern Campaign and the Numismatic Evidence*, in "After Alexander: Central Asia before Islam", Edited by Joe Cribb & Georgina Herrmann, Proceedings of the British Academy, Oxford.
- Ammianus Marcellinus. 1894. *The Roman History of Ammianus Marcellinus*, An English translation by C. D. Yonge, George Bell & Sons, London.
- Bāghbidi, Hassan Rezāi. 2011. *New Light on the Middle Persian-Chinese Bilingual Inscription from Xī'ān*, in "The Persian Language in History", Edited by Mauro Maggi & Paola Orsatti, Wiesbaden.
- Bivar, A. D. H. 2002. *Gondophares*, in "Encyclopaedia Iranica (Vol. XI, Fasc 2)", Edited by Ehsan Yarshater, Bibliotheca Persica Press, New York.
- Boeft, J. Den. & Drijvers, J. W. & Hengst D. Den. & Teitler, H. C. 2002. *Philological and Historical Commentary on Ammianus Marcellinus: XXIV*, Brill, Leiden.
- Brooke-Little, J. P. 1975. *An Heraldic Alphabet*, Arco Publishing Company, New York.
- Brosius, Maria. 2006. *The Persians: An Introduction*, Routledge, New York.
- Brunner, C. J. 1982. *Abdagases*, in "Encyclopaedia Iranica (Vol. I, Fasc 2)", Edited by Ehsan Yarshater, Routledge & Kegan Paul, London.
- Christensen, Arthur. 1944. *L'Iran sous les Sassanides*, Ejnar Munksgaard, Copenhagen.
- Dobbins, K. Walton. 1971. *Sanabares and the Gondophares Dynasty*, The Numismatic Chronicle (Seventh series) 11: 135-142.
- Dower, John W. 1971. *The Elements of Japanese Design: a Handbook of Family Crests, Heraldry & Symbolism*, Weatherhill, Tokyo.
- Durkin-Meisterenst, Desmond. 2004. *Dictionary of Manichaean Texts (Vol. III, Part 1)*, Brepols, Turnhout.
- Fröhlich, Christine. 2004. *Indo-Parthian Dynasty*, in "Encyclopaedia Iranica (Vol. XIII, Fasc 1)", Edited by Ehsan Yarshater, Encyclopaedia Iranica Foundation, New York.
- Frye, Richard. N. (Editor), 1973. *Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nasr*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- _____. 1966. *The Heritage of Persia*, The New American Library, New York.
- _____. 1983. *The Political History of Iran under the Sasanians*, in "Cambridge History of Iran (Vol. III(1))", Edited by Ehsan Yarshater, Cambridge University Press, Cambridge.
- Ghirshman, Roman., 1962. *Iran: Parthes et Sassanides*, Gallimard, Paris.
- Göbl, Robert. 1971. *Sasanian Numismatics*, An English translation by Paul Severin, Klinkhardt & Biermann, Braunschweig.
- Grabowski, Maciej, 2011. *Ardašīr's Struggle Against the Parthians. Towards a Reinterpretation of the Fīrūzābād I Relief*, *Iranica Antiqua* 46: 207-233.
- Gyselen, Rika, 2004. *New Evidence for Sasanian Numismatics: The Collection of Ahmad Saedi*, Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient, Bures-sur-Yvette.

Harper, Prudence O., 2008. *Image and Identity: Art of the Early Sasanian Dynasty*, in: Vesta Sarkhosh Curtis & Sarah Stewart, I. B., (eds.), *The Sasanian Era (The Idea of Iran – Volume III)*, Tauris & Co Ltd, London, pp20,21.

Henning, W. B., 1940. *Sogdica*, James G. Forlong Fund (Vol. XXI), The Royal Asiatic Society, London.

_____, 1954. *Notes on the Great Inscription of Šāpūr I*, in: Prof. Jackson Memorial Volume: Papers on Iranian Subjects, Bombay, The K. R. Cama Oriental Institute, pp40-54.

Herzfeld, Ernst E., 1935. *Archaeological History of Iran*, Oxford University Press, London.

Herzfeld, Ernst E., 1976. *Iran in the Ancient East*, Imperial Organization for Social Services, Tehrān.

Hinz, Walther, 1969. *Altiranische Funde und Forschungen*, Walter de Gruyter & Co., Berlin.

Hübschmann, H., 1897. *Armenische Grammatik*, Druck und Verlag von Breitkopf & Härtel, Leipzig.

Huyse, Philip, 1999. *Corpus Inscriptionum Iranicarum (Part III: Vol. I: Texts I)*, School of Oriental and African Studies, London.

Lukonin, Vladimir G., 1971. *Persia II: from the Seleucids to the Sassanids*, An English translation by James Hogarth, Barrie & Jenkins, London.

_____. 1983. *Political, Social and Administrative Institutions: Taxes and Trade*, in: Ehsan Yarshater (ed.), *Cambridge History of Iran (Vol. III (2))*, Cambridge University Press, Cambridge.

Luschey, H., 1987. *Ardašīr I: ii. Rock Reliefs*, in: Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopædia Iranica (Vol. II)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York, pp377-380.

Macdowall, David W., 1965. *The Dynasty of the Later Indo-Parthians*, *The Numismatic Chronicle and Journal of the Royal Numismatic Society (Seventh series)* 5: 137-148.

Nelson, Bradley R., (ed.) 2011. *Numismatic Art of Persia: The Sunrise Collection (Part I: Ancient – 650 BC to AD 650)*, Classical Numismatic Group, Lancaster/London.

Paruck, Furdoonjee D. J., 1924. *Sāsānian Coins*, The Times Press, Bombay.

Plutarch, 1871. *Plutarch's Lives (Vol. III)*, An English translation by John Langhorne & William Langhorne, Harper & Brothers, New York.

Porada, Edith. & Dyson, R. H., & Wilkinson C. K., 1965. *The Art of Ancient Iran: Pre-Islamic Cultures*, Crown Publishers, New York.

Senior, R. C., 2011. *Indo-Parthians & Indo-Skythians*, in: Bradley R. Nelson (ed.), *Numismatic Art of Persia: The Sunrise Collection (Part I: Ancient – 650 BC to AD 650)*, Classical Numismatic Group, Lancaster/London.

Shahbāzi, Alirezā Shāpour, 1987. *Ardašīr Sakānšāh*, in: Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopædia Iranica (Vol. II)*, Routledge & Kegan Paul, London & New York, pp383-384.

Skjærvø, Prods. O., 1983. *The Sassanian Inscription of Paikuli (Part 3.1: Restored text and translation)*, Dr. Ludwig Reichert, Wiesbaden.

Soudāvar, Abolalā. 2009. *The Vocabulary and Syntax of Iconography in Sasanian Iran*, *Iranica Antiqua* 44: 417-460.

Tanabe Katsumi, 1989. *A Discussion of One Kushano-Sasanian Silver Plate and Relation to Gandharan Art*, *Orient* 25: 51-80.

Vanden Berghe, Louis 1959. *Archéologie de l'Iran Ancien*, Brill, Leiden.

_____, 1984. *Reliefs Rupestres de l'Iran Ancien*, Musees Royaux d'Art et d'Histoire, Bruxelles.